

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

همایون "باختریانی"

۲۶ مارچ ۲۰۱۷

تصحیح، تنظیم و شرح لغات: خ. معروفی

دیوان

"عبدالله شهاب تُرشیزی هروی"

۲۴۵

مُلحدنامه

- ۱۱ -

در بیان کون دادن مصطفی قلی خان

چو اقالر شوم، دهساله شد
ز خَرکُرگی رُست و گوساله شد
به تنبان ننگبیدش، از جگه کون
تو گفتی شد اندر تنش، حکه خون
پر از کرم گشت، آنچنان اِشکَمَش
که بی کیر راحت نبود، یک دمش
به هرکوچه با مغلمی^۱، یار گشت
تنش، تِرکش^۲ تیرِ بسیار گشت
زمان تا زمان چون کمان خم شدی
هدف پیش تیر دمادم شدی
بدان کار مشقش به جائی رسید
که گردون از ان لب به دندان گزید
فگندی چو دامان به سر، سر به زیر
چه یک کیر پیشش، چه هفتاد کیر

^۱ - "مغلم" (به وزن "مسلم و مُجرم و مُفلس"): کلمه عربی و برخاسته از "غلام" است، که در معنای "پسر" است. از نگاه صرف عربی "مغلم" اسم فاعل از مصدر "اغلام" - از باب "افعال" - است و در معنای "بچه باز".
^۲ - "تِرکش" مخفف "تیرکش" است و مراد از آن "جعبه تیر" یا "تیردان" و یا "تیردانی" باشد

چو زانوی مردی فشردی به خاک
 یکی زان جوانان، ^۳ با دستبُرد
 ز شبگیر^۴ تا مهر، شد سرنگون
 شد از کون، او کون بدان سان کساد
 همه مُغلمان جهان، خَیل خَیل
 به افسون او، مارهایِ ذَکر
 ز هر جا غریبی فراز آمدی
 همان لحظه گشتی به پیشش نگون
 ز فرّاش و از مهتر و ساریان
 دران بوم و بر، هیچ مردی نماند
 همی گفت هر کس، که این شوم بخت
 مگر کون او، ^۵ هفتجوش آهن است
 اگر تیرِ آهن بُدی، بی گمان
 بداختر در آن ماجرای بزرگ
 گهی، آن کشیدی تنش را، به زیر
 چو نان پاره کاندرا افتد، به آب
 دویدند آن مُغلمان، بر سرش
 همی گفت با خود، زهی کار خام
 فرومانده مانند خر، در ^{۱۱} وَحَل

نکردی ز صد کیر یک ذره باک
 یکی روز، کون دادنش، برشمرد
 صد و پنجه و پنج ره^۶، داد کون
 که کس نیم درهم به صد کون نداد
 ز هر سو به ترشیز کردند، مَیل
 ز سوراخ تنبان، کشیدند سر
 که او را به گادان نیاز آمدی
 به زیر زنج دست کردی ستون
 سپاهی، دُرستکزن^۷ و کاردان
 که بر دِرِع او رُمح^۸ مردی نراند
 اگر سنگ بودی، شدی ^۹ لخت لخت
 که پیوسته اش، دسته در هاون است
 شدی سوده، ز آمدش ^{۱۰} مردمان
 چو یک بره در چنگ صد گله گرگ
 گه این تاختی بر سرش، اسپ کیر
 بود ماهیان را سوی آن شتاب
 ربودندی، از چنگ یکدیگرش
 که دیده ست صد تیغ در یک نیام
 همی خواند با خویشان، این غزل

^۳ - "با دستبُرد"؛ یعنی "پنهانی" و "پُتکائی" و "دُزدانه" و "خلاف میل کسی"

^۴ - "شبگیر"؛ یعنی "سحرگاه"

^۵ - "ره" درینجا مراد از "بار" و "مرتبیه" و "دفعه" است

^۶ - "دُرستکزن": مرکب از "دُرستک" در معنای "سکه" و "زن" و در معنای "سکه ساز" یا "سکه زن"

^۷ - "دِرِع" (به کسر اول): کلمه عربی و در معنای "لباس جنگ" یا "آهن جامه" است و "رُمح" نیز کلمه عربی و در معنای "نیزه"

^۸ - "لخت" (به فتح لام): کلمه دری و در معنای "تکه" یا "توته" و "لخت لخت"؛ یعنی "تکه تکه" یا "توته توته"

^۹ - "هفتجوش آهن"؛ یعنی "آهن هفتجوش" - آهن بسیار سخت و مقاوم و مستحکم

^{۱۰} - "آمدش" مخفف "آمد و شد" و در معنای "آمد و رفت" است

^{۱۱} - "وَحَل" (به فتح تین): کلمه عربی و در معنای "گِل و لای"